من خوابیده بودم که این مرد شمشیرم را از نیام بیرون کشید؛ پس بیدار شدم و دیدم که شمشیرِ برهنه را در دست گرفته است؛ به من گفت: چه کسی تو را از دست من نجات می دهد؟ سه بار گفتم: الله.

از جابر رضی الله عنه روایت است که با رسول الله صلی الله علیه وسلم برای جهاد به منطقه ی «نجد» رفت و در بازگشت نیز با رسول الله صلی الله علیه وسلم و همراهانش بود. نیم روز و در شدت گرمای ظهر به سرزمینی رسیدند که پر از درختان خاردار بود. رسول الله صلی الله علیه وسلم آنجا اتراق کرد و مردم پراکنده شدند و زیر سایه های درختان رفتند. و رسول الله صلی الله علیه وسلم زیر درختی پربرگ و سایه دار به استراحت پرداخت و شمشیرش را به درخت آویخت. اندکی خوابیدیم؛ ناگهان متوجه شدیم که رسول الله صلی الله علیه وسلم درحالی ما را صدا می زند که صحرانشینی نزد ایشان است. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «إنَّ هَذَا اخْتَرَطَ عَلَيَّ سيْفي وأَنَا نَائِم، فاسْتيقَظتُ وَهُو في يدِهِ صَلْتًا، قال: مَنْ يَمْنَعُكَ منِّي؟ قُلْت: اللَّه – ثَلاثاً-»: «من خوابیده بودم که این مرد شمشیرم را از نیام بیرون کشید. پس بیدار شدم و دیدم که شمشیرِ برهنه را در دست گرفته است؛ به من گفت: چه کسی تو را از دست من نجات می دهد؟ سه بار گفتم: الله». و رسول الله صلی الله علیه وسلم او را مجازات نکرد و نشست. متفق علیه و در روایتی جابر می گوید: در غزوه ی «ذات الرقاع» با رسول الله صلی الله علیه وسلم بودیم که به درخت سایه داری رسیدیم و آن را برای رسول الله صلی الله علیه وسلم گذاشتیم. شمشیر رسول الله صلی الله علیه وسلم به درخت آویخته بود که مشرکی آمد و آن را از نیام بیرون کشید و (به رسول الله صلی الله علیه وسلم) گفت: آیا از من می ترسی؟ فرمود: «نه». گفت: چه کسی تو را از دست من نجات می دهد؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «الله». و در روایت ابوبکر اسماعیلی در صحیحش آمده که آن مرد گفت: چه کسی تو را از دست من نجات می دهد؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «الله». آنگاه شمشیر از دست صحرانشین افتاد و رسول الله صلی الله علیه وسلم آن را برداشت و فرمود: «منْ يمنعُكَ مِنِّي؟»: «چه کسی تو را از دست من نجات می دهد؟» گفت: از من بگذر. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «تَشهدُ أنْ لا إلَه إلا اللَّه، وأنِّي رسولُ اللَّه؟»: «آیا گواهی می دهی که معبود برحقی جز الله وجود ندارد و من فرستاده ی الله هستم؟» گفت: نه؛ اما قول می دهم که هیچگاه با تو نجنگم و با کسانی همراه نشوم که با تو می جنگند. لذا رسول الله صلی الله علیه وسلم او را رها کرد. و وی نزد دوستانش رفت و گفت: از نزد بهترین شخص پیشِ شما می آیم.

[صحیح است] [متفق علیه]

در این حدیث جابر بن عبدالله رضی الله عنهما خبر می دهد که همراه رسول الله صلی الله علیه وسلم در غزوه ای شرکت داشته است که نزد سیره نویسان به غزوه ی «ذات الرقاع» معروف است؛ در حین بازگشتن از این غزوه، رسول الله صلی الله علیه وسلم به وقت ظهر و در گرمای نیمروزی در جایی پر از درختان خاردار اتراق می کند و همراهان ایشان در جستجوی سایه پراکنده می شوند تا خود را از نور و گرمای خورشید در امان نگه دارند؛ و رسول الله صلی الله علیه وسلم زیر درختی با سایه ای بزرگ که به آن «السمرة» گفته می شود، به استراحت می پردازد و شمشیر خود را از آن آویزان می کند؛ آنگاه می خوابد و مردم نیز می خوابند؛ در این هنگام یکی از صحرانشینانی که رسول الله صلی الله علیه وسلم در این غزوه با آنها جنگیده است، غافلگیرانه نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم رفته و به آرامی شمشیر ایشان را به دست می گیرد؛ و به این ترتیب رسول الله صلی الله علیه وسلم درحالی بیدار می شود که صحرانشین شمشیر ایشان را در دست دارد و خود را مسلط بر رسول الله صلی الله علیه وسلم می بیند و می گوید: اگر بخواهم تو را بکشم، چه کسی تو را از دست من نجات می دهد؛ و رسول الله صلی الله علیه وسلم پاسخ می دهد: الله؛ و این پاسخ را سه بار تکرار می کند. یعنی الله ما را از شر شما مصون و

محفوظ می دارد. رسول الله صلی الله علیه وسلم این پاسخ را درحالی بیان می کند که به الله متعال اطمینان دارد و توکلش بر او می باشد و به وعده ی او یقین دارد؛ چنین است که شمشیر از دست صحرانشین کافر می افتد و رسول الله صلی الله علیه وسلم آن را به دست می گیرد و به وی می گوید: «اگر بخواهم تو را بکشم، چه کسی تو را از دست من نجات می دهد؟». و کافر مذکور پاسخ می دهد: مرا ببخش و از من درگذر و بدی ام را با نیکی پاسخ بده؛ بنابراین رسول الله صلی الله علیه وسلم به وی می گوید: «گواهی می دهی که معبود بر حقی جز الله نیست و من فرستاده ی الله هستم؟» وی می گوید: نه؛ اما با رسول الله صلی الله علیه وسلم عهد و پیمان می بندد که دیگر با ایشان نجنگد و با کسانی که با او می جنگند و در جنگ هستند، همراه نشود؛ به این ترتیب رسول الله صلی الله علیه وسلم راه او را باز می گذارد و رهایش می کند و وی به نزد دوستانش می رود و می گوید: از نزد بهترین مردم پیش شما آمده ام. و چنین بود که صحرانشین کافر می گفت؛ رسول الله صلی الله علیه وسلم صاحب بهترین اخلاق در میان مردم بود و تزکیه ی ایشان از سوی الله متعال کفایت می کند که می فرماید: «وَإِنَّكَ لَعَلى خُلُقٍ عَظِيمٍ» [قلم: 4] «یقیناً تو اخلاقِ بسیار نیکو و والایی داری».

http://sunnah.global/hadeeth/fa/show/6967